



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و بیست و پنجم





آقای علی از تهران



بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان
ابیات بیدار کننده از برنامه ۷۹۳

چونکه غم بینی، تو استغفار کن
غم به امر خالق آمد، کار کن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۸۳۶

درد و غم ما از وقتی شروع میشه که همانیده شدن را و چسبیدن به چیزها را شروع می کنیم، یعنی اصل خود را از یاد بردن، خداگونگی و شادی بی سبب را از یاد بردن و دردها می آیند تا ما را هشیار کنند و برگردانند. مثلاً همین الان چه دردی داریم و علت آن چیست؟ وقتی جواب را یافتیم، آن چیز کم کم از مرکز بیرون می رود و درد از ما جدا می شود، و گرنه زندگی تلف می شود. زیرا با خواستن بیشتر و بیشتر هر چقدر هم که داشته باشیم، حتی کل کره زمین را داشته باشیم، باز هم به همان اندازه من ذهنی را بزرگ کردیم و توقع داریم بیشتر داشته باشیم. و چون اصل ما از جنس بی نهایتی و خدا است، با چیزهای مادی و این جهانی راضی نمی شود.

بلکه با اینها تبدیل به ترس از دادن و ترس بدست نیاوردن و اضطراب و حسادت و خشم و کنترل می‌شود و حتی به سمت چیزهای تخدیر کننده مثل: سیگار و مواد مخدر و تعدد رابطه و چیزهایی از این قبیل می‌رود تا از درد فرار کند و زندگی را زودتر تلف و نابود کند. و اگر متوجه شویم و با عذرخواهی و توبه و برگشت به این لحظه و اعتراف به گفتن نمی‌دانم و نمی‌خواهم بدانم، خرد کل ما را هدایت کرده و هشیاری از جنس حضور و زنده به زندگی دریافت می‌کنیم. و با توکل صد درصد کل امور را هر جور که هست به زندگی می‌سپاریم و از واکنش و مقاومت و می‌دانم دست می‌کشیم.

این دو ره آمد در روش، یا صبر یا شکر نعم
بی‌شمع روی تو نتان، دیدن مرین دو راه را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

در برنامه ۷۹۳ آقای شهبازی، فیلم تبدیل شدن حشره‌ای به پروانه را پخش کردند، و راز تبدیل حشره به پروانه تسلیم بود. شکر و صبر و سکوت بود و موازی بودن با خرد کل و انداختن پوست خود و تبدیل شدن به اصل خودش.

حال اگر ما همانیدگیهایمان را شناسایی و بابت این شناسایی شکر کنیم و با صبر و عدم واکنش اجازه دهیم قضا و کن فکان ما را پاک کند، یکی یکی آنها را انداخته و به اصل خود تبدیل می‌شویم. مثلاً اعتراف کنیم، آیا در این لحظه حرص خریدن و خواستن چیزی باعث درد و بیخوابی ما شده؟ اگر آری، پس شکر می‌کنیم بابت این شناسایی و صبر می‌کنیم تا زندگی آن حرص را پاک کند.

آیا گدایی می‌کنیم و یا از کسی متنفر هستیم؟ باز هم شکر و صبر و عدم واکنش، تا زندگی ما را پاک کند و یا اینکه کنترل می‌کنیم و توقع از خود و دیگران داریم؟ و باز هم شکر و صبر و پرهیز. و این یعنی تسلیم که به زندگی اجازه می‌دهیم، دل ما را روشن کند و دیدی نو و خداگونه و عدم بین بدهد. و بعد از مدتی می‌بینیم زندگی را مثل قبل در داشتن و خواستن نمی‌بینیم و بی‌سبب شاد و عمیق و ساکن و ساکت هستیم و با کشیدن درد هشیارانه، همچون حشره، بدون اینکه خرابکاری جدید کنیم، من‌ذهنی کم‌کم خشک شده و کوچک می‌شود و اصل ما متولد می‌شود. همچون معتادی که با انتخاب و آگاهی خودش و با تعهد قلبی با شکر و صبر و کشیدن درد هشیارانه دوباره متولد می‌شود.

پیش چو گانهای حکم کن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۴۶۶

قانون کن فکان کار می‌کند تا ما را به زندگی تبدیل کند و گاهی ما را به طرف همانیدگی می‌برد و گاهی به سمت
هشیاری و خدا، تا ما با شکر و صبر و پذیرش بی‌چون و چرا و بدون خوب و بد کردن و مقاومت و قضاوت
همچون حشرهای که تسلیم می‌شود تا به پروانه تبدیل گردد، ما هم موازی با زندگی تا تبدیل به اصل خود و
عمق بی‌نهایت و عشق شویم.

انصتوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۴۵۶

ما با عذرخواهی و اعتراف و با تسلیم و گفتن نمی‌دانم و با مداومت و تکرار، سکوت کرده و با شکر و صبر و
پرهیز در این لحظه می‌مانیم و روز به روز زنده به زندگی و شادی بی‌سبب و مرکزی عدم می‌شویم.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن، نشانِ علت است

انصتوا بپذیر، تا بر جان تو
آید از جانان، جزای انصتوا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۲۷۲۵ و ۲۷۲۶

همانطور که متوجه شدیم، شناسایی و شکر و صبر و پذیرش بدون قضاوت، ما را به اصل خود و مرکزی عدم و روشن بین تبدیل می کند و من ذهنی که مرض می دانم دارد را، شناسایی کرده. مرضی که فکر مسلسل وار و دیوانه وار دارد و در کار زندگی دخالت دارد و با خودنمایی، پز، برتر در آمدن، کنترل، ملامت و چیزهای قلبی و تقلیدی راه زندگی را مسدود کرده و تا انداختن همه اینها با تعهدی محکم، تسلیم و مداومت داشته باشیم.

گر نخواهی نُکس، پیش این طیب
بر زمین زن زر و سر را ای لیب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۷۲۷

اگر اصل اول خود و زنده شدن به زندگی را بخواهیم و از کشیدن درد و زجر و استرس و اضطراب آگاه شدیم، باید خود را به دست طیب و خدا دهیم و همانیدگیهایی که به آنها چسبیده‌ایم را شناسایی و از آنها توقع زندگی نداشته باشیم. از پول، باورها، دانش، اطلاعات و هر چیزی که به آن چسبیده‌ایم، آگاه شویم و بابت شناسایی درد، شکر کنیم و صبر کنیم و پذیرش بی‌چون و چرا و بدون قضاوت داشته باشیم تا زندگی از راههای خودش ما را پاک کند.

پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطاب انصتوا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۷۲

زندگی ما را زیر نظر دارد، زیرا شعبه‌ای از خدا هستیم و اگر من‌ذهنی و افکار مسلسل وار را شناسایی کنیم و به بیهودگی و آفل بودن آنها پی ببریم و تسلیم شویم راه زندگی به مرکز ما باز می‌شود.

چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی گن و، بگذر ز شوم

چون ملایک گو که: لا عِلْمَ لَنَا
یا الهی، غَيْرَ مَا عَلَّمْتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۱۷۴ و ۳۱۷۵

همانیدگی با می دانم، دانش، بلام، اطلاعات، باور و هر چیزی زندگی را تلف می کند و قبل از تولد از پوسته و تبدیل شدن به پروانه، ما را نابود می کند، ولی اگر ساکت شویم و عقل جزوی را شناسایی کنیم و آن را جدی نگیریم و با شهامت توکل صد در صد داشته باشیم، زندگی ما را متولد می کند به اصل زندگی. پس دائماً می گوییم: نمی دانم و صفر می شویم و مثل طبیعت خود را به زندگی می سپاریم و البته تسلیم و شاکر و صبور. و به یاد داشته باشیم، وقتی نمی توانیم بگوییم نمی دانم و یا نمی توانیم خودنمایی نکنیم، و یا نمی توانیم ستیزه نکنیم یا نمی توانیم حرص نزنیم و یا مسئله بینی، مانع بینی و یا دشمن بینی داریم، یعنی من ذهنی هستیم و همان وقت است که موقع توبه و عقب کشیدن و گفتن، ای زندگی من نمی دانم و فقط خودت می دانی.

چون نکردی هیچ سودی زین حیل
ترک حیلت کن که پیش آید دول
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۱۷۲

با مرکز همانیده و چسبیدن به چیزهای این جهانی تا بحال هیچ سودی جز دور شدن از اصل اول و شادی بی سبب و سبک بالی نداشتیم و اگر متوجه شویم، با تسلیم و فضاگشایی اجازه می دهیم مرکز تاریک و شلوغ ما، خالی و به زندگی روشن شود.

چون یکی لحظه نخوردی بر ز فن
ترک فن گو، می طلب رب المن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت شماره ۳۱۷۳

با من ذهنی و طمع و حرص آن، برای به حضور رسیدن نشدنی است و من را، بزرگتر هم می کند. با نینداختن بار آفل و پوسیده و مسموم قبلی همیشه حضور را اضافه کرد و مالک شد.

خیر! حضور خودش می‌آید و این مستلزم شناسایی همانیدگی، تسلیم، شکر، صبر و پرهیز و پذیرش اتفاقات بدون قضاوت و بد و خوب کردن است تا خرد کل به مرکز ما بیاید و آنوقت اتفاقات را نعمت می‌دانیم و می‌بینیم، کن‌فکان برای بیداری ما کار می‌کند که ما را به مهمترین نعمت یعنی آزادی از همانیدگی هدایت کند.

صورتگر نقاشم، هر لحظه بتی سازم
وانگه همه بت‌ها را در پیش تو بگدازم

صد نقش برانگیزم، با روح درآمیزم
چون نقش تو را بینم، در آتشش اندازم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۲

برای تبدیل ما از من‌ذهنی به هشیاری حضور، ما بارها و بارها به سمت جهان و درد می‌رویم و دوباره به سمت تسلیم و شادی بی‌سبب که این امر تا جایی ناآگاهانه است و بعد از متوجه شدن از قانون کن‌فکان، با همکاری ما یعنی تسلیم آگاهانه، با رضایت و شکر، اجازه می‌دهیم همانیدگیها شناسایی و انداخته شوند.

و همینطور هیچ تصویری از خود یا کسی نمی‌سازیم و خود را معنوی و دانشمند معرفی نمی‌کنیم و مرکز را مرتب صفر و عدم می‌کنیم. حتی به چیزی که از طریق ما خلق میشه نمی‌چسبیم، مال خود نمی‌دانیم و به خدا پس می‌دهیم.

کُشتگان نعره‌زنان یا لیتَ قَوْمی يَعْلَمُونَ
خُفیه صد جان می‌دهد دلدار و پیدا می‌کشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۸

با تسلیم و مردن به من‌ذهنی و زنده شدن به هشیاری حضور، بدون دخالت ما، زندگی به صورت ارتعاش، لطافت، شعر، زیبایی و سکوت از ما پخش می‌شود و از ته دل، زندگی را به همه روا می‌داریم. با این دید که به دیگران کار نداشته، زیرا متوجه شدیم، تسلیم و فضاگشایی کاری فردی است که تعهدی قلبی می‌خواهد و اگر غیر این عمل کنیم، دچار گره زدن خود با من‌ذهنی فرد و یا جمع می‌شویم.

دم او جان دهدت رو ز نفخت پذیر
کار او کن فیکون ست نه موقوف علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

اتفاقات پیش می آیند تا ما را متوجه همانیدگی و چسبیدن و تلف کردن زندگی کنند و اگر این امر را که از طرف خدا آمده، نیک بینیم و شکر کنیم نیروی صبر در ما کار می کند و به زندگی اجازه پاک کردن مرکز را می دهیم و توقع نیامدن اتفاق و مسائل را با پذیرش اتفاق بدون قضاوت می پذیریم و صبر می کنیم تا کن فکان ما را از هر چه که می داند پاک کند.

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم
-حافظ، غزلیات، غزل شماره ۳۴۲

انسان همانیده شده به جهان، با هر همانیدگی، به تخته‌ای کوبیده شده و نمی تواند سبکبال باشد و شادی بی سبب را تجربه کند.

آفتی نبود بتر از ناشناخت
تو بر یار و ندانی عشق باخت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۱

اگر متوجه کن فکان نباشیم، اگر متوجه نباشیم که باید تسلیم شویم و دردها را بیندازیم و به شادی بی سبب تبدیل شویم، این عدم هشیاری و مقاومت، باعث تلف کردن زندگی می شود. من ذهنی ناهشیار است و از چیزهای این جهانی زندگی می خواد و فکر می کنه با بیشتر و بهتر و بزرگتر داشتن، زندگی بهتر می شود. ولی حتی با داشتن کل کره زمین هم راضی نشده و به دنبال بیشتر است. این عشق نیست، بلکه هوس بازی است، مقایسه و رقابت است، حس کم بینی و حس نقص است، خودنمایی و توجه طلبی است و با شادی بی سبب و عشق قابل مقایسه نیست.

یار را اغیار پنداری همی
شادیی را نام بنهادی غمی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۲

با من ذهنی از خانه، پول، اشیاء، آدمها، توجه، دیده شدن، بیشتر داشتن و دیگر چیزها، زندگی می خواهیم و خوشی و عشق را در داشتن آنها می بینیم و اصل خود و خدا را از یاد بردیم. و علت ولع و حرص و طمع و دشمن بینی و مقایسه و حسادت ما این است، زیرا شادی بی سبب را از یاد بردیم، یعنی خوشبختی در یکی بودن با خدا و حس بی نهایتی و کافی بودن.

این چنین نخلی که لطف یار ماست
چونکه ما دزدیم نخلش دار ماست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۳

لطف خدا و زندگی هر لحظه می خواهد میوه و برکت را به ما بریزد، ولی ما با من ذهنی و مقاومت مرکز را بسته ایم و خود را از این همانیدگیها آویزان کردیم و در حال تلف کردن و نابودی خود و دیگران هستیم.

خود را از حسرت خانه بزرگ، ماشین گران قیمت، لباس گران قیمت، داشتن همسر، داشتن اسم و شهرت، داشتن معنویت و هر چیزی که از آن زندگی می‌خواهیم، که اینها وقتی مفید هستند که از آنها زندگی نخواهیم و اگر از دست دادیم و یا نداشتیم، سکون و شادی بی‌سبب ما تکان نخورد.

این چنین مشکین که زلف میر ماست
چون که بی‌عقلیم، این زنجیر ماست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۴-

با مرکزی پر از خواسته و حسرت و ترس، خرد زندگی و عقل زندگی را نمی‌توانیم بگیریم، عشق و شادی بی‌سبب و سبکبالی را از دست می‌دهیم و اگر متوجه این امر نشویم، با عقل تقلیدی و قلبی و پر از قضاوت خود را نابود می‌کنیم و زنده شدن به زندگی را از دست می‌دهیم.

این چنین لطفی چو نیلی می رود
چونکه فرعونیم چون خون می شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۵

با تسلیم، فضاگشایی، شکر، صبر، پرهیز، تعهد، تکرار و حضور در این لحظه خرد و برکت زندگی به ما ریخته می شود، و اگر مقاومت، قضاوت، ترس، عجله، هوس ران، سست و افکار مسلسل وار باشیم، زندگی برای ما خون و نابودی می شود. حال انتخاب با ماست و تلف شدن زندگی و به حضور زنده نشدن ما، فقط گردن خودمان است.

خون همی گوید من آبم هین مریز
یوسفم، گرگ از توام ای پر ستیز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۶

زندگی از طریق کن فکان به ما می گوید: عقل جزوی را بینداز و با مقاومت و می دانم مرکز را نبند، وگرنه خودت به دست خودت گرفتار می شوی.

و اگر مخالف زندگی عمل کنیم و نظم پارکی بخواهیم درست کنیم، زندگی همچون گرگی ما را می‌درد که البته انتخاب خود ما بوده، زیرا حکمت‌ها و راز زندگی را با عقل جزوی خود نمی‌دانستیم. و اگر متوجه باشیم، خوش تسلیم می‌شویم و اتفاق را بازی زندگی می‌بینیم و با شکر و صبر و کشیدن درد هشیارانه، از حرص و طمع و هوس و ترس پاک می‌شویم.

تو نمی‌بینی که یار بردبار
چونکه با او ضد شدی گردد چو مار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۷-

زندگی بدون سبب، شادی بی‌سبب و عشق است و اگر متوجه شویم و ذره‌ای از این شادی را بچشمیم، به زندگی توکل می‌کنیم و از هیچی نمی‌ترسیم، و می‌بینیم که نابود شدن ما توسط خود ما بوده که از آغوش بی‌نهایت خدا، به دامن چیزهای آفل این جهانی پناه بردیم و خود را در آنها تلف کردیم.

لحم او و شحم او دیگر نشد
او چنان بد، جز که از منظر نشد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۸

خدا همان خدا است. زندگی همان زندگی است. چیزی عوض نشده جز ما، یعنی اصل خود را از یاد بردیم و به اشتباه، گرفتار چیزهای این جهانی شدیم و بر سر مقایسه، رقابت، حسادت و طمع افتادیم و فکر می‌کنیم باید هر چیزی را داشته باشیم و به جای خدا بگذاریم که این کار باعث کوچک کردن زندگی و بزرگ کردن من ذهنی نابودگر شده است.

ممنون از همه، علی از تهران



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین برنامه ۹۱۴، غزل ۱۳۱۳ و ابیات انتخابی
به نام خداوند عشق

جان و سر تو که بگو بی نفاق
در گرم و حسن چرایی تو طاق؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

خداوندا: تو را به جان و سرت قسم می‌دهم که خودت را در دل و مرکز ساکن گردانی که نخواهم با قرار دادن
دردها و اجسام و باورهای غلط منافق و دورو باشم و به دروغ برای خودنمایی کردن، حرفهای خداگونه بر زبان
جاری سازم.

روی چو خورشید تو بخشش کند
روز وصالی که ندارد فراق

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

خداوندا: تو خورشید عالمتابی که در بخشیدن و زیبایی، بی نظیری و همتایی نداری. بدون مقاومت و قضاوت کردن، مهربانی و بخششات را بر تمامی کائنات عالم هستی یکسان پراکنده می سازی، ولی من با هوشیاری جسمی و گفتگوی های ذهنی، روی خورشید خدا گونه تو را پوشانیده ام و از تو کمک نمی خواهم و از همانیدگیها یاری. و این خود مرا از وصال تو که یکی شدن با توست دور می سازد، در حالیکه برای روز وصال تو فراقی وجود ندارد.

دل ز همه بر کنم از بهر تو
بهر وفای تو ببندم نطق

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

و عاجزانه همراه با کمر همت عالی و متعهدانه، بطور تداوم از تو می‌خواهم که جذابیت و کشش‌های همانیدگی‌ها را که مانند خشت لذب چسبناک و چسبنده هستند، که مانع سجده و تسلیم واقعی من می‌شوند، مانند آتش حضرت ابراهیم بر من سرد گردانی و گلستان. و با عنایت و جذبه‌ات چهار خاصیت قدرت، حس امنیت و هدایت و عقل خرد کل خود را در اختیارم قرار بدهی. که تا برای وضعیت هر لحظه، فکر این لحظه را تولید کنم و به وسیله قضا و قدر و کن‌فکان، فکرش در من جاری شود. اگر که من بتوانم با تو همکاری کنم و پذیرش اتفاقات لحظه را داشته باشم.

جهد فرعونى چو بى توفيق بود
هر چه او مى دوخت، آن تفتيق بود

-مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بيت شماره ۸۴۰

ولى من با افكار بيمارگونه ام كه مرا به جهات مختلف سوق مى دهد و از يك فكر به فكر ديگر، به جهد و تلاش هاى فرعونى كه بى توفيق و بى نتيجه و ثمر است ادامه مى دهم كه هيچ موفقيتى را در بر ندارد. چرا كه هر چه مى دوزم با هوشيارى جسمى و با خشمگين شدن و حرص ورزیدن هايم آنها را خراب مى كنم و پاره. و غافل از اين ام كه سيستم من ذهنى ام را طوري طراحي كرده اى كه تا خودش خود را آهسته و آهسته نابود گرداند. و خدايت خود را از مركز و درون مرده همانيدگيهايم بيرون بياورد و مرا بى سو و بى جهات گرداند.

یک زمان کار است بگزار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۸۱

ولی من اگر ناظر بر ذهنم باشم و به اشتباهاتم اقرار کنم و ذهنم را خاموش و فرمان انصتوا را رعایت، تا تو در سخن گفتن زبانم گردی و گوش سکوت شنو خود را ثابت نگه دارم و در توبه و میثاق که همان برگشت دوباره به ذهن است سست عنصر نباشم و به پیمان قدیم عهد الست که بله گفتن به اتفاقات است وفادار باقی بمانم، در راه رسیدن به تو که همان استکمال است دو اسبه و بدون تاخیر شتاب می‌کنم و این کار کوتاه که می‌تواند آنی و در همین لحظه اتفاق بیفتد را طولانی و دراز مدت نخواهم کرد.

خواه در صد سال، خواهی یک زمان
این امانت واگذار و وارهان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۸۲

هدف و منظور نهایی تو از قرار دادن عشق درونت به امانت و به ودیعه گذاشتن آن در مرکزمان که ما را زنده و پایدار می‌سازد این است که، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم این امر ملزم و ضروریست که به تو زنده شویم. و این طرح الهی تو در نظام هستی بدون هیچ گونه شک و شبهه‌ای قابل اجرا می‌باشد و به زمان و مکان و سال هم مربوط نیست.

دست زنان جمله و گویان بلاغ
طاق و طرنبین و طرنبین و طاق
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

و اگر من بنا به گفته پیغمبر، جنت و بهشت این لحظه را که همان شادی بی‌سبب توست که از درون به بیرون سرازیر می‌شود را خواهانم و رویدادها را که هر لحظه فراخور با همانیدگی‌هایم تغییر می‌کند را جدی نگیرم.

و شوخیهایت بپندارم، می توانم دست زنان و رقص کنان عشق تو را در بیرون به سایر کائنات عالم هستی
پراکنده سازم و در حالی که شادم، برگردم و دوباره با تو طاق و یکتا شوم و با تو به وحدت برسیم.

گر همان عیبت نبود ایمن مباش
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۳۸

حال بارالها: اگر من زیاد عیب و ایراد در دیگران می بینم این خود نمایان گر این است که: اشکالات و نقص های
فراوانی در من وجود دارد، و گرنه آنها را نمی توانستم ببینم و خاطر جمع و آسوده نباشم که من پاک و مبرا هستم.
چرا که در زمان و در موقع مقررش، خودت با قانون قضا و قدر تیر بر همانیدگیهایم می زنی تا پرده از ایراداتم
برداری و آنها را برملا سازی. چرا که می خواهی مرا کارگاه صنع آفریدگاری خودت قرار دهی که هیچ کسی
جرات آن را نداشته باشد که در حیطة قلمرو تو که همان مرکز و درونم است دسترسی یابد.

چون ملائک گو که لا علم لنا

یا الهی غیر ما علمتنا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۱۷۵

حال مانند فرشتگان می گویم که خداوندا: مرا هیچ علم و دانشی نیست جز آنچه که خود به من آموخته‌ای. و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست

چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

پر انرژی سالم بمانید خیلی ممنون، خدانگهدار شما

- زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم پروین از مهاباد



با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور
برگرفته از برنامه ۹۱۲ مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

پس شما خاموش باشید انصتوا
تا زبانتان من شوم در گفت و گو
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

حضرت مولانا می فرماید: می دانید چرا ما اینقدر با هم اختلاف داریم؟ نزاع داریم؟ برای اینکه همه مان فضا را باز نمی کنیم که یک زندگی یعنی، خداوند از طریق ما حرف بزند و از طریق ما گوش بدهد. آشکارا می گوید: پس سوءظن داشته باش به خودت که در این لحظه ممکن است من ذهنی ات حرف می زند و خداوند از طریق تو حرف نمی زند. نه اینکه هر لحظه حرف بزنی، زیاده گو باشی، یاوه گو باشی، بعد بگویی که خداوند است که از طریق من حرف می زند. نه سوءظن داشته باش.

پس شما خاموش باشید انصتوا
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

یعنی شما انسانها خاموش باشید. خداوند می گوید: تا در گفتگو بین خودتان زبانتان من شوم، پس همه تان باید فضاگشایی کنید در اطراف اتفاق این لحظه و آن چیزی که ذهن نشان می دهد از جمله انسانهای دیگر، شما به هر انسانی می رسید فضا را باز می کنید تا آن زندگی از طریق شما حرف بزند. و شما به عنوان من ذهنی حرف نزنید و دائماً مظنون به خودتان باشید که الان واقعاً من ذهنی حرف می زند یا زندگی از طریق من حرف می زند؟ من فضا را گشودم یا بستم؟ و مظنون باشید به خودتان که ممکن است دارید فضابندی می کنید. اسمش را گذاشتید فضاگشایی. این همان انصتوا است.

همانطور که در سوره اعراف آیه ۲۰۴ آمده، چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت خدا شوید. قرآن را مولانا در دو معنی می گیرد، یکی قرآنی که می خوانیم نازل شده، یکی هم قرآن درون ما. یعنی خداوند وقتی از طریق ما حرف می زند، باید خاموش باشیم تا قرآن ما را بخواند. قرآن هم خداوند می خواند. هر کسی مثل یک قرآن می ماند که خداوند او را می خواند. اگر خاموش باشیم، ذهن را خاموش بکنیم، شاید ممکن است چرا می گوید شاید؟ برای این که ما با ذهنمان می گوییم خاموش شدم. حالا خداوند از طریق من حرف بزند، نه آنطوری نیست باید خاموش باشید. هر موقع دیدید که زندگی یک چیزی در ذهن ساده شما نوشت، پس دارد حرف می زند. هر موقع فکرتان خلاق بود دارد حرف می زند.

هر موقع شادی بی سبب داشتید دارد حرف می زند. دارد خودش را بیان می کند. عجله نکنید با ذهن، یکی از خاصیت‌های من ذهنی عجله است. اگر شما عجله می کنید، سوال می کنید، این ور و آن ور می دوید، زود به حضور برسید، من ذهنی تان دارد کار می کند، به جایی نمی رسید.

اغلب بیندگان شکست می خورند، برای اینکه سوال می کنند، عجله می کنند، اجازه نمی دهند که قضا و کُن فکان و صحبت‌های زندگی از طریق آنها ابراز بشود، یعنی اجازه نمی دهند خداوند خودش را از طریق آنها به ظهور برساند. همه اش من ذهنی کار می کند، پس ذهن را خاموش می کنیم با فضاگشایی و مدتی صبر می کنیم صبر. شما هر لحظه به خودتان مظنون باشید که صبر نمی کنید و شکر نمی کنید به این دو تا خاصیت دقت کنید. صبر و شکر. من ذهنی می گوید چقدر صبر کنم؟ چقدر شکر کنم؟ اگر اینطوری گفت، بدانید که صبر و شکر اصلاً نمی کنید، اگر می کردید این حرف را نمی زدید

با تشکر، پروین از مهاباد



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com